

نحوه به‌کارگیری آرایه‌های ادبی عربی در زبان فارسی

صغرا فلاحتی*

چکیده

محسنات بدیعی یا آرایه‌های بلاغی ابزارهایی‌اند که ادبا با به‌کارگیری آن‌ها به آرایش زبان خود می‌پردازند. این آرایه‌ها همزاد زبان نیستند ولی زاده زمان و محیطی‌اند که زبان در آن رشد و نمو می‌کند و به بالندگی می‌رسد. با توجه به قرابت‌های موجود میان زبان فارسی و عربی و با استناد به شواهد موجود می‌توان گفت اکثر قریب به اتفاق آرایه‌های عربی در زبان فارسی هم به‌کار رفته‌اند. کاربرد این آرایه‌ها در زبان فارسی به گونه‌های زیر است:

الف) کاربرد آرایه با همان اسم و بدون هیچ تغییر در نحوه به‌کارگیری؛
ب) کاربرد آرایه با اسمی که در عربی کم‌تر به آن شهرت دارد؛ پ) کاربرد آرایه با اسمی که در زبان عربی به آن مشهور نیست؛ ت) کاربرد آرایه با اسمی جدید یا اسمی که ترجمه شده نام عربی آن است؛ ث) کاربرد آرایه با تفاوت اندک در نحوه به‌کارگیری؛ ج) کاربرد آرایه با شیوه‌ای کاملاً متفاوت. همچنین در این بررسی مشخص شد که برخی از آرایه‌های عربی در زبان فارسی کاربرد ندارند.

در زبان فارسی به آرایه‌هایی اشاره شده است که فارسی‌زبانان آن را از زبان‌های دیگر گرفته‌اند و در کتاب‌های قدیم عربی که در این علم نوشته شده‌اند نیامده است. مؤلفان جدید نیز کم‌تر به بدیع و نوآوری‌های این علم پرداخته‌اند.

در بررسی نمونه‌ها به تداخل موضوعی علم معانی و بیان با این علم پی می‌بریم؛ به‌نحوی که در هر دو زبان مسائل علوم مذکور گاه وارد آرایه‌های بدیعی شده‌اند.

این مقاله در نهایت اثبات می‌کند که بدیع اولین بار به‌صورت علمی مستقل در زبان عربی بررسی شد و فارسی‌زبانان از نمونه‌های عربی الگو گرفتند.

کلیدواژه‌ها: بدیع، زبان عربی، زبان فارسی، آرایه، کاربرد.

* استادیار دانشگاه خوارزمی کرج azmoude@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۴

۱. مقدمه

تار و پود زبان عربی و فارسی گاه چنان در هم تنیده شده است که در بسیاری از موارد درک درست این که نخستین بار کدام موضوع در کدام یک از این دو زبان به‌کار رفته بسیار دشوار است.

محسنات بدیعی و آرایه‌های ادبی، که موضوع علم بدیع و شاخه‌ای از بلاغت‌اند، در بیش‌تر موارد کاربردی یک‌سان و یا نزدیک در دو زبان فارسی و عربی دارند. اگرچه زمان دقیق آغاز به‌کارگیری هریک از این آرایه‌ها به درستی معلوم نیست، اما با توجه به گواهی شواهد موجود در شعر دوره جاهلی و قرآن کریم، بی‌شک این عرب‌زبانان بودند که نخستین بار آرایه‌ها را به‌کار بردند.

۲. تعریف بدیع

ابن منظور درباره معنی لغوی این کلمه گفته است: «بدع الشيء: انشاه و بده» و «ابدعت الشيء: اخترعته لاعلی مثال» و «البدیع: الجدید» (ابن منظور، ۱۴۱۰: ذیل «بدع»). بنابراین، معنی لغوی بدیع پیرامون مفاهیم جدید، تازه، نو و از این قبیل می‌گردد. کلمه بدیع به این معنی در قرآن به‌کار رفته است: «... بدیع السماوات و الارض» (بقره: ۱۱۷). اما از نظر اصطلاحی بدیع علمی است که به‌وسیله آن راه‌های زیبا ساختن سخن دانسته می‌شود (القزوینی، ۲۰۰۰: ۲۸۷). اگرچه دو علم معانی و بیان هم کلام را زیبا می‌کنند، اما تحسین کلام در آن دو ذاتی است ولی زیبا ساختن با آرایه‌های بدیعی عرضی است. آنچه بدیع به آن می‌پردازد مجموعه‌ای از آرایه‌هاست که پیشینیان علوم بلاغت آن‌ها را به دو دسته «لفظی» و «معنوی» تقسیم کرده‌اند (هاشمی، ۱۳۵۸: ۳۷۵).

نخستین بار علمای بدیع شمار اندکی از آرایه‌ها را شناسایی و نام‌گذاری کردند، به‌گونه‌ای که ابن معتر در کتاب البدیع تنها به ۱۸ مورد اشاره کرده است. اما تعداد آرایه‌ها با تکامل علم بدیع افزایش یافت و در کتاب‌های بدیع به دو‌گونه دیگر از این آرایه‌ها با نام محسنات «خطی» (صادق‌سعید، ۱۴۲۱: ۳۰۸) و «شفاهی» روبه‌رو می‌شویم.

۳. پیدایش و پیشرفت علم بدیع در ادبیات عربی و جایگاه آن در علوم بلاغت

با مراجعه به شعر در دوره جاهلی در می‌یابیم که شاعران پیش از اسلام قبل از شکل‌گیری

علم بدیع انواع گوناگونی از این آرایه‌ها را به کار می‌بردند. برای نمونه چند مورد از آن‌ها را بیان می‌کنیم:
امرئ القیس در «مُعلِّقه» گفته است:

مکر مفر مقبل مدبر معا کجلمود صخر حطه السیل من عل

در بیت بالا آرایه تنسیق الصفات به کار رفته است.

در قرآن کریم هم انواع آرایه‌ها به کار رفته است:

«قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون» (زمر: ۹): آرایه طباق و جناس اشتقاق.
«ولئنک الذین اشرئو الضلاله بالهدی فماربحت تجارتهم» (بقره: ۱۶) آرایه مراعات النظیر و طباق.

«رجال لاتلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکرالله» (نور: ۳۷) آرایه نفی الشیء بایجاب و مراعات النظیر.

این آرایه‌ها نخستین بار در زبان عربی و در سال ۲۷۶ ق به وسیله ابن معتر، خلیفه عباسی، شناسایی و نام‌گذاری شد و با نام «بدیع» در کتابی با همین عنوان مستقل شد. او که هم‌زمان با دو شاعر معروف عرب‌زبان دیگر به نام‌های مسلم بن ولید و بشّار می‌زیست و مانند آن دو شیفته به‌کاربردن آرایه‌ها در شعر خود بود، با جمع‌آوری این آرایه‌ها تلاش کرد تا به همه بگوید آنچه کلام شاعران مبدع زمان او را آراسته است، ساخته آنان نیست بلکه آنان آنچه پیش از آن‌ها در شعر وجود داشته است را دست‌مایه خویش ساخته‌اند.

تا پیش از ابن معتر مباحث بدیع با موضوعات علم معانی و بیان در هم آمیخته بود. اقدام عملی او برای تألیف کتاب *البدیع* راه را به روی دیگر علمای بلاغت گشود و به پیشرفت و تکامل علم بدیع کمک کرد (عتیق، بی‌تا: ۱۶). پس از ابن معتر، قدامه بن جعفر (د ۳۹۵ ق) در کتاب *تقدّم الشعر*، ابوهلال عسکری (د ۳۹۵ ق) در کتاب *الصناعتین*، ابن رشیق قیروانی (د ۳۹۰ ق) در کتاب *العُملده*، عبدالقاهر جرجانی (د ۴۷۱ ق) در کتاب *اسرار البلاغه و دلائل الایجاز* و دیگران به بیان آرایه‌ها پرداختند و مباحث علم بدیع را به کمال رساندند.

ناگفته نماند که علمای این علم در نام‌گذاری، تعریف و حتی آرایه‌بودن برخی از محسنات ذکر شده با یک‌دیگر اختلاف نظر دارند؛ به‌گونه‌ای که برخی از مباحث علم معانی و بیان با بدیع در هم آمیخته است. برای مثال گروهی استعاره و تشبیه و کنایه را، که از مسائل علم بیان هستند، در لابه‌لای مباحث بدیع قرار داده‌اند (قیس رازی، بی‌تا: ۳۳۸)

عده‌ای نیز مباحثی همچون تزیین و اعتراض و مساوات، که در قلمرو علم معانی‌اند، را وارد علم بدیع کرده‌اند (همان: ۳۷۰).

توجه به بدیع تنها محدود به علمای بلاغت نماند بلکه برخی از شاعران مبالغه در به کارگیری آرایه‌ها را به مرحله‌ای رساندند که گویی بدیع هدف آن‌ها است نه وسیله (عتیق، بی تا: ۵۴).

۴. پرکاربردترین آرایه‌های بدیع در زبان عربی

در تطبیق آرایه‌های ادبی با مواردی روبه‌رو می‌شویم که کاربرد گسترده‌ای دارند. برخی از این آرایه‌ها عبارت‌اند از: «تجاهل عارف، هزل، مبالغه، لزوم مالایلم، جناس، حسن مطلع، مذهب کلامی، ترصیع، غلو، تقسیم، توشیح، ردالعجز علی الصدر، مطابقه، مقابله، ارساد، استطراد، مدح شبیه به ذم، توریه، سجع، طباق، لف و نشر، التفات، مراعات نظیر، تناسب، تجرید، تلمیح، سؤال و جواب، جمع، تفریق، حسن تعلیل، مزاجه، مشاکله، ایهام، جمع با تفریق، جمع با تقسیم، استتباع، قلب، ارساد، حسن مقطع، اسلوب حکیم، سلب و ایجاب، ادماج، ترصیع، موازنه، و نفی الشیء بایجاب».

۵. بدیع در ادبیات فارسی

علم بدیع، که در فارسی به آن سخن‌آرایی، نادره‌گویی و نغزگفتاری می‌گویند (همایی، ۱۳۶۴: ۹)، مجموعه شگردهایی است که کلام عادی را کم‌وبیش به کلام ادبی تبدیل می‌کند و کلام ادبی را ارتقا می‌بخشد (شمیسا، ۱۳۶۸: ۲۱). ابتدا همه ترفندهای زیباکننده بدیع نامیده می‌شد، بعدها استعاره، تشبیه، مجاز، کنایه و مانند آن، که به بیان یک مطلب به شیوه‌های خیال‌انگیز گوناگون می‌پرداخت، از بدیع خارج شد و در علم بیان جای گرفت (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۷). پژوهندگان معاصر بر این عقیده‌اند که آرایه‌های ادبی تحت تأثیر زبان عربی وارد زبان فارسی شده است. ایرانیان قدیم تا عصر غزنوی، همچون معاصران عرب‌زبان خود، آرایه‌ها را در حد اعتدال به‌کار می‌بردند. برخی عنصری را نخستین شاعر ایرانی می‌دانند که استعمال بدیع را در شعرش رواج داد (صادق‌سعید، ۱۴۲۱: ۲۶۰). برخی دیگر زمان رواج محسنات بدیعی را به قرن ششم و بعد از رکود مضامین شعری می‌رسانند (همان).

تقریباً تمام آرایه‌های پرکاربرد زبان عربی کم‌وبیش با همان نام‌ها یا ترجمه‌شده آن نام‌ها در زبان فارسی به‌کار رفته است. تأثیر زبان عربی به‌صورت عام و بدیع عربی به‌صورت خاص، تا حدی است که علمای فارسی‌زبان حتی بر یافته‌های بدیعی خود، مثل ملمع، مستزاد و ترجیع‌بند و مانند آن، نیز اسم‌های عربی گذاشته‌اند. میزان کاربرد هریک از آرایه‌ها و چگونگی بسامد هرکدام از آن‌ها در ادب فارسی به پژوهشی جداگانه نیازمند است. آن‌چه در این مقاله به آن می‌پردازیم نحوه به‌کارگیری محسنات و اسامی مشهور آن و بیان محسنات خاص زبان عربی و آرایه‌های ویژه زبان فارسی است. همچنین اثبات عملی تقدم بدیع عربی بر فارسی و تأثیر شگرفی که زبان عربی بر فارسی‌زبانان داشته است، یکی از اهداف این پژوهش است.

۶. تقدم علم بدیع در زبان عربی و چرایی آن

با مقایسه تاریخ تدوین کتاب *البدیع* (۲۷۴ ق) نوشته ابن معتنز، خلیفه عباسی، و نخستین کتاب بدیع فارسی به نام *ترجمان البلاغه* اثر رادویانی (۵۷۳ ق) (صادق سعید، ۱۴۲۱: ۸۴) درمی‌یابیم که بدیع عربی ابتدا و در زمانی بسیار قدیم‌تر از بدیع فارسی به ظهور رسید. پیدایی بدیع در زبان عربی به آن معنی نیست که دانشمندان ایرانی در آن سهمی نداشته‌اند، بلکه ایرانیان هم‌گام با علمای بلاغت عربی و گاه پیشاپیش آنان ارکان بلاغت را، به‌طور عام و بدیع را به‌صورت خاص، پایه‌گذاری کردند.

ممکن است در این جا پرسیده شود با وجود سهم بودن ایرانیان در شکل‌گیری و پیشرفت علم بدیع عربی، چرا علم بدیع در زبان فارسی بسیار دیرتر از زمانی که تصور می‌شد آشکار شد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: این تأخیر به دو عامل دین و سیاست برمی‌گردد:

۱. دین: یکی از عللی که باعث شد ایرانیان، به‌جای پرداختن به علوم زبان فارسی و بلاغت آن، به بدیع عربی بپردازند، بی‌گمان ارتباط تنگاتنگ علوم بلاغت با قرآن است. به گونه‌ای که قرآن عامل اصلی رشد و نمو بحث‌های بلاغی بوده است. این امر سبب شد تا ایرانیان، در کنار تلاش‌های لغوی دیگر، تلاش‌های بلاغی خود را نیز وقف خدمت به قرآن کنند. ایرانیان زبان عربی را، که اسلام را برایشان به ارمغان آورده بود، بیگانه نمی‌دانستند و به آن به‌منزله زبان مشترک همه مسلمانان می‌نگریستند؛ همین امر در ایرانیان مسلمان انگیزه‌ای قوی برای خدمت به بلاغت عربی ایجاد کرد و آنان را از بلاغت فارسی

بازداشت. اوضاع به همین وجه سپری شد تا این‌که علوم بلاغت عربی در سایه قرآن به تکامل رسید؛ آن‌گاه ایرانیان فرصت یافتند تا تلاش‌هایی در زمینه بلاغت فارسی مبذول دارند (صادق‌سعید، ۱۴۲۱: ۸۴).

۲. سیاست: عامل دیگری که به رشد و بالندگی بلاغت عربی انجامید، سیاست بود. نظام حاکم بر جهان اسلام تا حد زیادی وابسته به زبان عربی بود، به‌گونه‌ای که این نظام پرداختن به هر زبان دیگر را نوعی تمرّد علیه خویش می‌شمرد. در قرن اول و دوم، که ارتباط سیاسی با مرکز خلافت محکم بود، زبان فارسی ظهور و بروز نداشت؛ اما از قرن سوم به بعد و به دنبال حرکت یعقوب لیث صفاری اوضاع تغییر کرد و ادبیات فارسی رشدی را آغاز کرد که در زمان سامانیان به اوج خود رسید (همان).

با توجه به آن‌چه گذشت، قرن ششم برای ظهور بلاغت فارسی دیر نیست (همان: ۱۶۳). علم بدیع علمی عربی است که با ویژگی دیگر زبان‌ها سازگاری دارد؛ همین ویژگی به بدیع اجازه داد تا وارد زبان‌های دیگر شود. از آن‌جا که قواعد این علم با زبان فارسی هم‌خوانی بیش‌تری داشت، رفته‌رفته بدیع وارد زبان فارسی شد.

به گواهی مطالب موجود در کتاب‌های فارسی، علمای این علم در آغاز حتی شواهد و نمونه‌های شعری را از کتاب‌های عربی می‌گرفتند، اما به مرور زمان بعضی از آن‌ها برای مباحث بدیع نمونه‌هایی از شعر فارسی یافتند (شمیسا، ۱۳۶۸: ۱۴۳). ناگفته نماند که در گذر تاریخ ایرانیان نیز مطالبی به بدیع افزودند (صادق‌سعید، ۱۴۲۱: ۲۰۵). چنان‌که برخی از آرایه‌ها فقط در ادب فارسی وارد شده است و در ادبیات عربی جایگاهی ندارند، در ادامه به نمونه‌ای از این آرایه‌ها اشاره خواهد شد.

تأثیرپذیری زبان فارسی از بدیع عربی به این معنی نیست که ایرانیان پیش از اسلام در زبان پهلوی شعر نداشتند، بلکه شواهد موجود بیان‌گر آن است که ساسانیان با «فن شعر ارسطو» آشنا بوده‌اند (همان: ۸۶).

۷. تداخل مباحث بدیع و معانی و بیان

با مطالعه کتاب‌های بدیع درمی‌یابیم که گروهی از دانشمندان بلاغت مباحث معانی را وارد بدیع کرده‌اند، از جمله مباحث علم معانی که وارد بدیع شده است انواع صورت‌های اطناب مانند تکرار، تفصیل، تزییل و ایجاز است. (عتیق، بی تا: ۵۲). البته فقط موضوعات معانی وارد قلمرو علم بدیع نشده است بلکه شواهدی از موضوعات علم بیان نیز در کتاب‌های

بدیع مشاهده می‌شود. ابن معتر، خلیفه شاعر، نخستین فردی است که این مباحث را وارد بدیع کرده است (همان). در این جا به پاره‌ای از این آمیختگی‌ها اشاره می‌شود.

۸. آمیختگی‌های معانی و بدیع

۱.۸ انواع صورت‌های اطناب و مساوات و ایجاز

۱. ابن معتر «اعتراض الکلام...» را از مباحث بدیع دانسته است و قدامه آن را از موضوعات معانی می‌داند (همان: ۱۱۷). با وجود این جلال‌الدین همایی این بحث را با عنوان بدیع در کتاب خود گنجانده است (همایی، ۱۳۶۴: ۳۳۲). او شاهد شعری زیر را با نام «حشو یا اعتراض» آورده است:

دی که پایش شکسته باد برفت گل که عمرش دراز باد آمد

(همان)

برخی از علمای بدیع عربی نیز این مبحث را در حیطه بدیع بررسی می‌کنند. مثلاً ابوهلال شاهد شعری زیر را که برای «اعتراض» آورده از مباحث بدیع دانسته است:

لو انّ الباخلین و انت منهم راوک تعلّموا منک المطالاً

(عسکری، ۱۴۲۷: ۳۶۰)

۲. «ایغال»: آن است که شاعر قبل از قافیه معنی را به پایان برساند و با بیان قافیه مفهوم بیش‌تری به آن بیفزاید. مثل:

کناطح صخره یوما لیوهنها فلم یضرها و اوهی قرنه الوعل

برخی این بیت را در مباحث بدیع آورده‌اند (همایی، ۱۳۶۴: ۳۳۵) اما در کتاب *جوهر البلاغه* در لابه‌لای موضوعات علم معانی آمده است (هاشمی، ۱۳۵۸: ۲۴۱).

۳. «تذیل»: ابن معتر و قدامه این موضوع را از مباحث بدیع دانسته‌اند (عتیق، بی تا: ۲۵)، در حالی که از مباحث علم معانی است (هاشمی، ۱۳۵۸: ۲۴۱).

۴. «اطناب و تطویل»: جلال‌الدین همایی این موضوع را، که در کتاب *جوهر البلاغه* از موضوعات معانی است (همان: ۲۳۵)، با ذکر بیت:

گر می‌نرسم به خدمت معذورم زیرا که رمد چشم و صداع سرم است

- از موارد بدیع شمرده است (همان). در کتاب‌های دیگر بلاغی این موضوع با عنوان «اسهاب و اطناب» (اختصار و اقتصاد) مورد بحث قرار گرفته است (ابن المنقذ، ۱۴۰۷: ۲۶۱).
۵. «حشو»: این موضوع هم که نوعی از انواع اطناب به حساب می‌آید و از موضوعات علم معانی است (هاشمی، ۱۳۵۸: ۲۳۶)، در کتاب‌های دیگر از مباحث بدیع شمرده شده است. برای مثال ابن منقذ با ذکر شاهد «توهمت آیات لها فعرتها لسته اعوام و ذالعام سابع» آن را از محسنات بدیعی می‌داند (۱۴۰۷: ۲۰۹).
۶. «ایجاز»: در کتاب *المعجم فی معاییر اشعار العجم* اثر شمس‌الدین محمد قیس رازی (۱۳۷۰) از مباحث بدیع به حساب آمده است، در حالی که احمد هاشمی در *جواهر البلاغه* (۲۳۰) این موضوع را از موضوعات معانی دانسته است.
۷. «مساوات»: آن است که لفظ و معنی در کلام به یک اندازه باشند. شمس قیس رازی این موضوع را، که در کتاب‌های بسیاری از موضوعات معانی است، از محسنات بدیع شمرده است (قیس رازی، بی‌تا: ۳۷۱).

۲.۸ موارد دیگر

«التفات»: در کتاب‌های مختلف از موضوعات بدیع است، اما در کتاب *بدیع نواز* موضوعات معانی شمرده شده است (محبتی، ۱۳۸۰: ۹۰).

۹. آمیختگی‌های بیان و بدیع

- افزون بر آنچه گذشت پاره‌ای از موضوعات علم بیان نیز با آرایه‌های بدیع درهم آمیخته‌اند:
۱. «استعاره» را ابو هلال از آرایه‌های بدیعی می‌داند (عسکری، ۱۴۲۷: ۲۴۰).
 ۲. «کنایه» را ابو هلال از آرایه‌های بدیع می‌داند (عتیق، بی‌تا: ۲۲؛ محبتی، ۱۳۸۰: ۹۹).
 ۳. «تعریض» را برخی از علمای بلاغت از آرایه‌های بدیع می‌دانند (عتیق، بی‌تا: ۲۲؛ محبتی، ۱۳۸۰: ۱۰۰).
 ۴. «مجاز» را ابو هلال عسکری از آرایه‌های بدیع می‌داند (عسکری، ۱۴۲۷: ۲۴۰).
 ۵. گونه‌های مختلف «تشبیه»، که از موضوعات علم بیان‌اند، در پاره‌ای از کتاب‌ها از محسنات بدیعی شمرده شده‌اند (وطواط، ۱۳۳۹: ۶۶۲).

۱۰. تغییر و تحول در قلمرو بدیع

یکی از موضوعات شاخص این پژوهش تغییر و تحولی است که در روند تکاملی بدیع رخ داده است. این تغییرات را از دو دیدگاه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) تغییر در اسم آرایه‌ها: در طول تاریخ شکل‌گیری بدیع برخی از آرایه‌ها نام‌گذاری شده‌اند، ولی پس از چندی نامشان تغییر یافت؛ به نمونه‌هایی از این آرایه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن معتر از صنعتی با نام «الافراط فی الصفه» نام می‌برد که پس از او قدامه آن را «مبالغه» نامید (عتیق، بی تا: ۹۱).

۲. «اعتراض الکلام فی کلام لم یتم معناه ثم یعود الیه فیتممه فی بیت» به وسیله ابن معتر شناسایی شد ولی قدامه آن را «التمیم» نامید (همان: ۱۱۷). ابوهلال بعدها این آرایه را به «التکمیل» تغییر داد (همان: ۱۲۰).

۳. «الجمع بین الشیء و ضده» را ابن معتر «مطابقه» نامید (صادق سعید، ۱۴۲۱: ۳۱۴)، «ثعلب» آن را به «مجاوزه الاضداد» تغییر داد و سپس قدامه آن را «تکافو» نام نهاد (همان: ۳۱۵).

ناگفته نماند که در سیر تکاملی بدیع برخی از اسم‌ها تغییر کردند اما پس از مدتی دوباره نام نخست آن‌ها متداول شد. برای مثال می‌توان به التتمیم اشاره کرد که قدامه نام‌گذاری کرده بود و «ابوهلال» آن را التکمیل نامید؛ آن‌گاه بار دیگر متأخران نام التتمیم را به‌کار بردند (عتیق، بی تا: ۱۲۱).

ب) تحول در تعریف: برخی از آرایه‌ها در سیر تحول بدیع متحول شدند، به گونه‌ای که قدما تعریفی از آن ارائه دادند که برخلاف تعریف متأخران است. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. «ابداع»: پیش‌گامان علم بدیع به معانی گزیده و الفاظ نیکو و دور از تکلف ابداع می‌گفتند (وطواط، ۱۳۳۹: ۷۰۳). متأخران ابداع را زمانی می‌دانند که چند صنعت بدیعی یک‌جا جمع شوند (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۰۴).

۲. «توشیح»: برخی توشیح را تعبیری پسندیده می‌دانند، هرچند طولانی باشد (ابن المنقذ، ۱۴۰۷: ۸۹)؛ برای مثال: «بلاد اذا زان الحسان بغيرها حصی ارضها تقبته للمخاتق»: سنگ‌های منطقه شبیه مرواریدند (همان: ۱۳۶). گروه دیگر در تعریف توشیح گفته‌اند: آن است که اول

بیت شاهد بر قافیه باشد به‌گونه‌ای که معنای اول بیت متعلق به قافیه باشد و اگر شنونده «روی» قصیده را بداند، با شنیدن اول بیت قافیه را می‌فهمد (عسکری، ۱۴۲۷: ۳۴۹). نوع دیگر «توشیح» آن است که ابیات قصیده را بتوان به دو بحر مختلف خواند، به‌گونه‌ای که با وقف بر قافیه اول یک بحر عروضی حاصل شود و هرگاه بر قافیه دوم وقف شود بحر عروضی دیگری پدید می‌آید (صادق‌سعید، ۱۴۲۱: ۳۱۳).

۳. «تطریز»: آن است که در ابیات متوالی کلمات هم‌وزن بیاورند (عسکری، ۱۴۲۷: ۳۹۲).

اعوام وصل کاد ینسی طیها	ذکر النوی فکانه‌ها ایام
ثم انبرت ایام هجر اعقت	باسی فخلنا انها اعوام
ثم انقضت تلک السنون و اهله‌ها	فکانه‌ها و کانه‌هم احلام

(ابن‌المنقذ، ۱۴۰۷: ۱۰۳)

نوع دیگر تطریز آن است که کلمات مختلف ذکر شود و برای همه آن‌ها صفت مشترک با یک لفظ تکرار شود (صادق‌سعید، ۱۴۲۱: ۳۰۳) برای مثال:

و شادن ما مثله فی الملاح	کالشمس او کالبدر او کالصباح
لی من ثنایاه و من ريقه	و خـده راح و راح و راح

(ابن‌المنقذ، ۱۴۰۷: ۱۰۳)

۱۱. اشتراک معنوی

در بررسی آرایه‌ها آنچه بیش از همه خودنمایی می‌کند تنوع و گستردگی نام‌هایی است که هر آرایه دارد. گاه یک نویسنده چند نام را بر یک آرایه گذاشته و گاهی فرد دیگری آرایه را با نام دیگری تعریف کرده است. برای مثال به برخی از این مترادف‌ها اشاره می‌کنیم:

جناس مکرر، مزدوج، مردّد (همایی، ۱۳۶۴: ۵۸)، قلب کامل، قلب مستوی، مالایستحیل بالانعکاس، سلب و ایجاب، رجوع، مقابله، تشطیر، ردالعجز علی الصدر، تصدیر، مطابقه، تشریح، ذوقافیتین، جناس، تجنیس، تجانس، مجانسه، طباق، مطابقه، تضاد، تطبیق، تکافو، تطابق، ارساد، تسهیم (همان: ۲۷۸)، توریه، تخییل، ابهام، مراعات النظیر، تناسب، توافق، ائتلاف، تجاهل عارف، سوق المعلوم مساق غیره (رجایی، ۱۳۷۴: ۳۰۲)، توجیه، ابهام.

۱۲. اشتراک لفظی

در بدیع گاه با اسامی مشابهی روبه‌رو می‌شویم که تنها در لفظ شبیه به هم‌اند و یک اسم بر دو آرایهٔ مختلف اطلاق شده است. برای مثال به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. «مساوات»: لفظی است که به قسمی از سرقات ادبی اطلاق می‌شود. این نوع هم‌سطح و هم‌ارزش شعر قدیم است و به خاطر ابداع از آن برتر است (ابن المنقذ، ۱۴۰۷: ۲۷۸).
- «مساوات»: در علم معانی به عبارتی گفته می‌شود که دارای لفظ و معنی یک‌سان باشد (هاشمی، ۱۳۵۸: ۲۴۳).

۲. «تبلیغ»: اسم دیگر آن «تتمیم» است و عبارت است از آوردن کلمه‌ای که بدون آن نیز معنی کامل است. مثل «الوعل» در بیت:

کناطح صخره یوما لیوهنها فلم یضرها و اوهی قرنه الوعل

(ابن المنقذ، ۱۴۰۷: ۸۸)

- «تبلیغ»: یکی از انواع مبالغه است که ادعای مطرح‌شده از نظر عقل و عرف ممکن باشد. مثل:

إذا ما سابتها الريح فرت و القت فی ید الريح الترابا

(هاشمی، ۱۳۵۸: ۳۹۶)

۳. «مطرف»: به سجعی گویند که دو کلمه از نظر «روی» مثل هم باشند و تفاوت آن‌ها در وزن باشد. مثل: حال و محال (همان: ۴۲۲).

- «مطرف»: به جناسی گویند که یکی از دو رکن جناس یک حرف بیش‌تر از دیگری در آخر داشته باشد. مثل: هوا و هوان (همان: ۴۱۵).

- «مطرف»: به جناسی گویند که یکی از دو رکن جناس در اول دو حرف بیش‌تر از دیگری داشته باشد، مثل: عل و فاعل (همان: ۴۱۷).

۱۳. نحوهٔ به‌کارگیری آرایه‌ها در فارسی

آرایه‌های متداول در زبان عربی بیش‌تر با همان نام و کاربرد در زبان فارسی به‌کار رفته‌اند اما با این‌همه مشاهده می‌کنیم که برخی از آن‌ها در زبان فارسی با نام جدیدی مشهورند. مثلاً «لزوم ما لا یلزم» در زبان فارسی با نام «اعنات» شهرت دارد (همایی، ۱۳۶۴: ۷۶).

برخی از آرایه‌های زبان عربی در فارسی کاربرد ندارند. مثلاً «جناس اضمار و اشاره» و پاره‌ای از آرایه‌های عربی در زبان فارسی کاربردی متفاوت یا وسیع‌تر یافته‌اند. در ادب فارسی گاه با واژه‌های روبه‌رو می‌شویم که در عربی نام آرایه‌ای است، اما در فارسی آن اسم تنها به‌عنوان مشترک لفظی به‌کار رفته است و ارتباطی با اصطلاح بدیع عربی ندارد. این دسته از آرایه‌ها را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱,۱۳ آرایه‌هایی که در فارسی و عربی کاربردی یکسان دارند

تعدادی از این آرایه‌ها عبارت‌اند از: عکس، مبالغه، تجاهل عارف، مراعات نظیر، ارضاد، تضاد، رجوع، استتباع، مدح شبیه به ذم، لف و نشر، حسن تعلیل، و مذهب کلامی.

۲,۱۳ آرایه‌هایی که در فارسی به نام دیگر، که متناسب با نام عربی آن است، شهرت دارند

الف) «عکس» عربی که در فارسی به آن «طرد و عکس» و «تبدیل و عکس» گویند و آن عبارت است از این‌که مصراع اول بیت با تقدیم و تأخیر کلمات در مصراع دوم بیاید. مثل:

بوستان بر سرو دارد آن نگار دلستان آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان

(همان: ۷۳)

ب) «لزوم مالایزم» عربی در فارسی با نام «اعنات» شهرت دارد. البته در کتاب‌های بدیع فارسی گاهی برای این آرایه نام «تضییق و تشدید» هم به‌کار رفته است (همان: ۷۶). کاربرد «لزوم مالایزم» در فارسی وسیع‌تر شده و از نظر نحوه به‌کارگیری تفاوت‌هایی دارد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

پ) «توجیه» عربی در فارسی «محتمل الضدین» (رجایی، ۱۳۷۴: ۳۴۵) و «ذو وجهین» (وطواط، ۱۳۳۹: ۶۵۶) نامیده شده است و به آن «ابهام» هم می‌گویند (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۴۴).

ت) «سلب و ایجاب» که در عربی به آن «رجوع» هم می‌گویند (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۰۳) در فارسی نیز «رجوع» نامیده می‌شود.

ث) «ارضاد» عربی در فارسی به «تسهیم» معروف است (قیس رازی، بی تا: ۳۶۷).

ج) «ردالعجز علی الصدر» عربی گاهی اوقات در فارسی با نام «مطابق یا مصدر» معرفی شده است (وطواط، ۱۳۳۹: ۶۳۸) و گاهی آن را «مطابقه» نامیده‌اند (صادق سعید، ۱۴۲۱: ۳۲۳).

چ) «تضاد» عربی در فارسی به نام «متضاد» شهرت دارد (وطواط، ۱۳۳۹: ۶۴۱).

ح) «توریه» عربی در فارسی به نام‌های «ایهام» و «تخیل» معروف است (همان: ۶۵۹) و گاهی نیز به آن «توهیم» گفته می‌شود (همایی، ۱۳۶۴: ۲۵۹). برای این آرایه نمونه زیر را ذکر کرده‌اند:

من ز قاضی یسار می‌جستم بزرگی نمود و داد یمین

(وطواط، ۱۳۳۹: ۶۶۱)

که مراد مال و سوگند است.

خ) «تشریح» عربی که به آن «توأم» و «توشیح» هم گفته‌اند (همایی، ۱۳۶۴: ۷۹)، در فارسی «ذوقافیتین» نامیده می‌شود (وطواط، ۱۳۳۹: ۶۷۷)

د) «جمع» عربی در فارسی گاه «جامع» گفته می‌شود (همان: ۶۹۵).

ذ) «مقابل» عربی با عنوان‌های «تقابل» و «متقابل» در فارسی کاربرد دارد (قیس رازی، بی تا: ۳۷۵).

ر) «استباع» عربی در فارسی به نام «مدح موجه» یا «مدح دو رویه» مشهور است (وطواط، ۱۳۳۹: ۶۵۶)

ز) «جناس مکتف» عربی در فارسی گاه «جناس وسط» نامیده می‌شود (شمیسا، ۱۳۳۸: ۴۴).

ژ) «مالایستحیل بالانعکاس» عربی در فارسی گاه «معکوس» و «تدویر» نامیده می‌شود (صادق سعید، ۱۴۲۱: ۳۲۵).

۳,۱۳ آرایه‌هایی که در هر دو زبان کاربردی متفاوت دارند

گاهی در زبان فارسی اسمی را می‌شنویم که مفهوم عربی واژه با توجه به آن چیزی که در بدیع عربی متداول است تداعی می‌شود، اما این واژه در فارسی کاربردی متفاوت پیدا کرده است. به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) واژه‌هایی که کاربرد آن‌ها در همان حیطة است ولی تعریف فارسی آن‌ها با تعریف عربیشان تفاوت دارد.

برای مثال در عربی جناس «مطرف» جناسی است که یکی از دو رکن آن (یعنی یکی از طرفین) یک حرف در اول اضافه داشته باشد، مثل «حال» و «محال». اما در فارسی این اصطلاح به جناسی گفته می‌شود که دو رکن آن (یعنی دو طرف) در حرف آخر مختلف باشند (محبتی، ۱۳۸۰: ۷۳) بعضی از علمای بلاغت فارسی گاهی مطرف را جناسی

می‌دانند که دو رکن آن در حرف اول اختلاف داشته باشند، مثل «توشه» و «گوشه» (کزازی، ۱۳۷۴: ۵۷). همایی نیز بیت زیر را برای شاهد مثال جناس مطرف آورده است:

احمدالله تعالی که علی رغم حسود خیل باز آمد و خیرش به نواصی معقود

(همایی، ۱۳۶۴: ۵۵)

جناس مطرف به نوع دیگری از جناس هم اطلاق می‌شود و آن زمانی است که یکی از ارکان جناس در اول دو حرف بیش‌تر از دیگری داشته باشد. در عربی به این جناس مطرف گویند (المراعی، ۱۹۹۹: ۱۱۶).

- در فارسی به جناسی که در آن یکی از دو رکن حرف اضافه‌ای در وسط داشته باشد «جناس وسط» می‌گویند، مثل «دستان» و «داستان». (کزازی، ۱۳۷۴: ۵۱). به این نوع جناس در عربی «مکتنف» گویند (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۱۵).

- در عربی به جناسی که دو رکن آن در حروف قریب‌المخرج با هم تفاوت داشته باشند «مضارع» گویند، اما در فارسی هرگاه این اختلاف فقط در آغاز کلمه باشد به آن جناس مضارع می‌گویند (شمیسا، ۱۳۶۸: ۴۲).

- در عربی به جناسی «جناس مذیل» گویند که در آن یکی از دو رکن جناس در آخر دو حرف اضافه داشته باشد (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۱۷). اما در فارسی به جناسی که در آن یکی از دو رکن آن در آخر حرف اضافه‌ای داشته باشد «مذیل» گویند، مثل «خط» و «خطا».

- در عربی به جناسی که در آن یکی از دو رکن جناس در آخر حرف اضافه‌ای داشته باشد «مردوف» گویند (همان: ۴۱۵). در فارسی به این نوع جناس مذیل گویند (کزازی، ۱۳۷۴: ۵۲).

- در عربی به جناسی «لاحق» گفته می‌شود که دو رکن آن در یکی از حروف هم‌مخرج اختلاف داشته باشند (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۱۵)؛ اما در فارسی هرگاه این اختلاف در حرف وسط باشد جناس لاحق خوانده می‌شود، مثل «چغانه» و «چمانه» (کزازی، ۱۳۷۴: ۶۰).

- در عربی به جناسی مضارع گویند که اختلاف دو طرف جناس در حروف قریب‌المخرج باشد (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۱۷)؛ اما در فارسی گاه بر جناس «مصحف» و جناس «خط» جناس مضارع اطلاق می‌شود (همایی، ۱۳۶۴: ۵۷).

- «تشابه الاطراف» در فارسی به یکی از گونه‌های «ردالصدر علی العجز» گفته می‌شود (همان: ۷۰).

ب) واژه‌هایی که قلمرو آن‌ها از نظر کاربردی تغییر کرده است.

- «تجرید» در عربی آن است که موصوفی را همراه یک صفت داشته باشیم و به خاطر بیان مبالغه از موصوف قبلی یک موصوف دیگر همراه همان صفت خارج کنیم. در عربی خطاب با نفس هم نوعی تجرید است (هاشمی، ۱۳۵۸: ۳۹۰)، اما در فارسی تجرید آن است که یکی از حروف الفبا را تعمداً در سخن نیاورند (شمیسا، ۱۳۸۳: ۷۵).

- «مشاکله» در عربی آن است که از چیزی با لفظی نام ببریم که برای آن کاربرد ندارد و فقط به دلیل این‌که در کنار آن ذکر شده آن لفظ را به کار ببریم، مثل: «تعلّم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک» نفس را بر انسان و خدا هر دو اطلاق کرده‌ایم، زیرا این دو واژه در کنار هم به کار رفته‌اند (هاشمی، ۱۳۵۸: ۳۹۱). اما در فارسی عنوان مشاکله گاه برای جناس «خط» به کار رفته است (صادق سعید، ۱۴۲۱: ۳۲۲). همایی نیز از جناس «مصحف» با نام «مشاکله» و «مضارعه» سخن گفته است (همایی، ۱۳۶۴: ۵۷).

- «توشیح» در عربی به «ذوقافیتین» گفته می‌شود، اما در فارسی آن است که در شعر کلماتی بیاورند که با جمع کردن حروف اول آن‌ها نام کسی به دست آید (شمیسا، ۱۳۶۸: ۷۵). ابیات زیر از این قبیل‌اند:

معشوق دلم به تیر اندوه بخست حیران شدم و کسم نمی‌گیرد دست
مسکین تن من ز پای محنت شده پست دست غم دوست پشت من خرد شکست

(محبّتی، ۱۳۸۰: ۸۱)

که از جمع حروف اول مصراع‌ها اسم «محمد» به دست می‌آید. به این صنعت شعری گاهی «موشح» هم می‌گویند.

- «التفات» آن است که ضمیر از غایب به مخاطب برگردد، اما در فارسی التفات وانگری است، به گونه‌ای که سخنور به ناگاه بافت و زمینه معنایی را دگرگون کند و به یک‌باره به اندیشه خود رنگ دیگری بخشد (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۰۱). در نوشته‌های کهن فارسی التفات آن بوده است که شناسه فاعلی را از پایان فعلی بر پایه همان ساخت حذف می‌کردند. مثل: «فصلی خواهم نوشت از بردار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد» که نویسنده فعل «خواهم» را از آغاز «شد» حذف کرده است (همان: ۱۰۳).

- «ابداع» در عربی آن است که چند آرایه را با هم به کار ببریم (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۰۳)، اما در فارسی معانی بدیع و بکر را گویند که با الفاظ زیبا و بدون تکلف آمده باشد (وطواط،

۱۳۳۹: ۸۳). بعدها ابداع به صنعتی گفته شد که در آن شاعر اسم ممدوح را با صفتی بیان می‌کرد که از آن اسم فهمیده می‌شد. از این قبیل است ابیاتی که عنصری در مدح سلطان محمود غزنوی سروده است:

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب جهود و گبر و ترسا و مسلمان
همی گویند در تسبیح و تهلیل الهی عاقبت محمود گردان

(صادق سعید، ۱۴۲۱: ۳۲۶)

۴,۱۳ آرایه‌هایی که در فارسی مفهومی فراتر و کاربردی وسیع‌تر پیدا کرده‌اند

– «لزوم ما لا یلزم»، که به آن «اعنات» نیز می‌گویند، در فارسی افزون بر مفهوم عربی بر معنی جدیدی نیز دلالت می‌کند، به گونه‌ای که التزام کلمات را هم دربر گرفته است، یعنی شاعر بر خود واجب می‌کند که برخی از کلمات را در همه ابیات تکرار کند. مثلاً «سنگ و سیم» در ابیات زیر:

ای نگار سنگ‌دل ای لعبت سیمین عذار در دل من مهر تو چون سیم در سنگین حصار
سنگ‌دل یاری و سیمین بر نگار و مهر توست همچو نقش سیم و سنگ اندر دل من پایدار

(قیس رازی، بی‌تا: ۳۷۷)

– «ردّ العجز علی الصدر»، که به آن «مطابقه» یا «تصدیر» نیز می‌گویند، در فارسی وسعت و تنوع یافته است، به گونه‌ای که هرگاه کلمه اول بیت در اول مصرع دوم بیاید به آن «ردّ العجز علی الصدر» می‌گویند. برای مثال:

مجنون به هوای کوی لیلی در دشت در دشت به جست‌وجوی لیلی می‌گشت

(همایی، ۱۳۶۴: ۷۲)

در فارسی با نوع دیگری از این آرایه مواجه هستیم و آن هنگامی است که کلمه آخر بیت اول در شروع بیت دوم بیاید (شمیسا، ۱۳۶۸: ۵۹ / ۲) این نوع در عربی «تشابه الاطراف» نام دارد (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۰۷).

– «اسلوب حکیم» در فارسی افزون بر دو مفهومی که در عربی دارد، کاربرد دیگری هم دارد و آن زمانی است که در سخن واژه‌ای باشد که دو گونه خوانده شود و مفهومش با نوع خواندن تغییر کند. مثل:

گفتمش باید بری نامم زیاد گفت آری می برم نامت زیاد

(محبتی، ۱۳۸۰: ۱۱۴)

- «التفات» در فارسی گسترده تر شده است، به گونه‌ای که علاوه بر انتقال کلام از غایب به مخاطب، «وانگری» هم هست یعنی شاعر اندیشه خود را رنگ دیگری ببخشد (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۰۱). مثل:

از ما مپرس حرفی غیر از درست قولی وز ما مخواه کاری غیر از درست کاری

(رجائی، ۱۳۷۴: ۳۴۵)

در نوشته‌های کهن فارسی به موردی که شناسه فاعلی از پایان فعلی با همان ساخت حذف می‌شد نیز التفات گفته می‌شد، مثل: «فصلی خواهم نبشت از بردار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد» که فعل «خواهم» از اول «شد» برداشته شده است (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۰۳).

- «استخدام» در فارسی نیز کاربرد وسیع‌تری دارد؛ علاوه بر کاربرد مشابه زبان عربی، هرگاه اسم یا فعلی دو معنی داشته باشد و در هریک از دو معنی با اسم یا فعل دیگری از کلام ترکیب شود نیز «استخدام» نامیده می‌شود. مثل:

شنیدم که بزمی ملوکانه ساخت چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت

(شمیسا، ۱۳۶۸: ۱۰۳)

در این بیت فعل «نواخت» به معنی «زد» و «مرحمت کرد» است.

- «قلب» در عربی تحت عنوان «جناس» بررسی می‌شود، مثل:

لیل اضاء هلاله انی یضی بکوکب

(صادق سعید، ۱۴۲۱: ۳۷)

و نوعی از آن «ما لا یستحیل بالانعکاس» نام دارد، مثل:

مودته تدوم لکل هول و هل کل مودته تدوم

این صنعت در فارسی تنوع بیش‌تری دارد، مثلاً گاهی یک پایه برعکس می‌شود، مثل:

«میرک سینا»ست سگ چابک و برنا هر چه بگوید ظریف گوید و زیبا

هست «انیس کریم» ورنه شناسی زود بخوان واژگونه «میرک سینا»

(کزازی، ۱۳۷۴: ۶۶)

در فارسی نوع دیگری از «قلب» کاربرد دارد، به این ترتیب که اگر بیت از انتها خوانده شود جمله معنی‌دار دیگری به دست می‌آید. مثل:

رامشم رد گنج یاری و قوت تو قوی به جنگ در مشمار

(همان: ۶۸)

نمونه دیگری از «قلب مستوی» آن است که کلمات به صورت کامل از آخر به اول خوانده شوند. مثل:

«مفکن زره، منشین ز پا، بنما علم، بشکن عدو، بستان جهان، بگشا قدم» که «قلب» آن جمله زیر می‌شود:

«قدم بگشا، جهان بستان، عدو بشکن، علم بنما، ز پا منشین، زره مفکن» (همان: ۷۶).
- «تخلص» آن است که خروج و انتقال از شروع کلام به انتها به گونه‌ای صورت گیرد که معانی با هم ارتباط داشته و شنونده در انتقال از موضوعی به موضوع دیگر دچار درنگ نشود (هاشمی، ۱۳۵۸: ۴۳۸). اما در فارسی افزون بر معنی فوق به آرایه‌ای گویند که اسم شاعر در آخرین بیت شعر بیاید.

۵،۱۳ آرایه‌هایی که در عربی مفهوم وسیع‌تری دارند

- «تشابه‌الاطراف» در عربی مفهومی گسترده‌تر دارد و به دو گروه «لفظی» و «معنوی» تقسیم شده است. نوع معنوی آن زمانی است که آغاز سخن و انجام آن با هم تناسب داشته باشند، مثل:

الذ من السحر الحلال حدیثه و اعذب من ماء الغمامه ريقه

نوع لفظی خود بر دو نوع است؛ یکی آن است که مصراع دوم با کلمه‌ای آغاز شود که مصراع اول به آن ختم شده است، مثل:

هوی کان خلسا ان من ابرد الهوی هوی جلت فی افیائه و هو خامل

و نوع معنوی آن است که لفظ قافیه در اول بیت بعدی بیاید، مثل:

اذا نزل الحجاج ارضا مریضه تنبیع اقصى دائها فشفاها

شفاها من الداء العضال الذی بها غلام اذا هز القناه سقاها

سقاها فرواها بشرب سجالها دماء رجال حیث مال حشاها

(همان: ۴۰۸)

اما این آرایه در فارسی محدود شده است و به آوردن واژه پایانی در آغاز هر پاره شعر گفته می‌شود، مثل:

دوباره باد بهار به باغ شد پی سپار به باغ شد پی سپار نسیمی از هر کنار
نسیمی از هر کنار شد آشکارا چو پار نوائی از مرغزار بر آمد ز مرغزار

(کزازی، ۱۳۷۴: ۷۳)

- «توشیح» در عربی کاربردی وسیع‌تر دارد و به سه شکل می‌آید:

الف) چیزی با عبارت نیکو بیان شود، هرچند این عبارت بلند باشد. مثل:

بلاد اذا زان الحسان بغيرها حصی ارضها ثقبه للمخائق

(ابن المنقذ، ۱۴۰۷: ۱۳۶)

ب) آغاز بیت ناظر بر قافیه باشد، به گونه‌ای که شنونده با شنیدن اول بیت و فهم حرف روی قافیه را دریابد (صادق‌سعید، ۱۴۲۱: ۳۱۲).

ج) ابیات قصیده را به دو وزن مختلف بتوان خواند (همان: ۳۱۳).

۶,۱۳ محسنات متداول در عربی که در فارسی کاربرد ندارد

ایرانیان تنها آرایه‌هایی را که با ساختار زبان فارسی سازگار بوده است گرفته‌اند و پاره‌ای از آرایه‌های عربی در فارسی کاربرد ندارد، مثل: جناس اضممار، جناس اشاره، نفی الشئ، بایجاب، اکتفاء، مواربه.

۷,۱۳ آرایه‌های فارسی که در عربی وجود ندارد

ایرانیان ابتدا از بدیع عربی الگو گرفتند، اما به مرور و با توجه به مهارت‌های خود و ویژگی‌های زبان فارسی آرایه‌هایی را ابداع کردند که در زبان عربی نیست، مثل: سحر حلال، ترجیح، ارداف، نقیضه، مردف، متنافر، مکرر، حرف‌گرایی، صدا معنایی، دلیل عکس، جابه‌جایی صفت، ترجمه، آمیختگی، هجا (کزازی، ۱۳۷۴؛ شمیسا، ۱۳۶۸).

۱۴. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت درمی‌یابیم که علمای بلاغت به خاطر اهتمام به قرآن، ابتدا به

تدوین بدیع عربی پرداخته‌اند و بدیع فارسی در آغاز شکل‌گیری تنها همان تعریف‌ها و شواهدی بود که در کتاب‌های عربی آورده شده بود. رفته‌رفته علمای این علم نمونه‌هایی از شواهد فارسی را در آثار خود آوردند. زیربنای بدیع فارسی و عربی در اصل یکی است، اما ایرانیان آرایه‌های دیگری را اختراع و نام‌گذاری کرده‌اند. بدیع در طول سالیان طولانی حرکت یک‌نواختی را طی کرده و از فراز و فرود دور بوده است. در روزگار معاصر برخی با روی آوردن به بدیع آن را از رکود دوره‌های پیشین رها کرده و به پویایی این علم کمک کرده‌اند. به طور خلاصه می‌توان گفت:

۱. علم بدیع در پیدایش و پیشرفت مدیون قرآن کریم است؛
۲. نخست بدیع عربی به وجود آمد؛
۳. ایرانیان بدیع فارسی را از عربی گرفتند؛
۴. برخی از آرایه‌ها در فارسی صیقل یافت و با زبان فارسی هماهنگ شد؛
۵. نام بسیاری از آرایه‌ها در زبان فارسی همان نام عربی یا مترادف و یا ترجمه آن نام است؛
۶. در دوران معاصر شمار اندکی از علمای بدیع به ساخت واژه‌های فارسی برای آرایه‌ها اقدام کردند؛
۷. تأثیر زبان عربی در فارسی در جای‌جای این علم مشهود است؛
۸. ایرانیان برای برخی از آرایه‌هایی که خود یافته بودند، نام‌های عربی برگزیدند.

منابع

قرآن کریم.

ابن المنقذ، اسامه بن مرشد بن علی و عبدالله علی مهنا (۱۴۰۷ ق). *البدیع فی البدیع فی نقد الشعر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۰ ق). *لسان‌العرب*، بیروت: دارالفکر.

رجایی، محمد خلیل (۱۳۷۴). *معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع*، شیراز: دانشگاه شیراز.

شمیسا، سیروس (۱۳۶۸). *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: چاپخانه تابش.

شمیسا، سیروس (۱۳۶۸). *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: فردوسی.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). *معانی و بیان*، تهران: فردوسی.

صادق‌سعید، احسان (۱۴۲۱ ق). *علوم البلاغه عند العرب و الفرس*، دمشق: المستشاریه الثقافیه الایرانیه فی دمشق.

- عتیق، عبدالعزیز (بی تا). *علم البدیع*، بی جا: دارالنهضة.
- عسکری، ابوهلال الحسن بن عبدالله بن سهل (۱۴۲۷ ق). *الصناعتین الكتابه و الشعر*، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: المکتبه العصریه.
- القزوی، جلال الدین محمد بن عبدالرحمن (۲۰۰۰ م). *الایضاح فی علوم البلاغه*، شرح علی بوملحم، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- قیس رازی، شمس الدین محمد (بی تا). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، تصحیح محمد عبد الوهاب القزوی، تهران: دانشگاه تهران.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۴). *بدیع زیباشناسی سخن پارسی*، تهران: سعدی.
- محبتی، مهدی (۱۳۸۰). *بدیع نو*، تهران: سخن.
- المراغی، محمد احمد حسن (۱۹۹۹ م). *علم البدیع*، بی جا: دارالنهضة العربیه للطباعه والنشر.
- مطرجی، عرفان (۱۴۰۷ ق). *الجامع للغه العربیه و العروض*، بی جا: مؤسسه الکتب الثقافیه.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۷). *بدیع از دیدگاه زیبایی شناسی*، تهران: سمت.
- وطواط، رشیدالدین (۱۳۳۹). *دیوان*، مقدمه سعید نفیسی، تهران: شاه آباد.
- هاشمی، احمد (۱۳۵۸). *جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع*، مصر: مطبعه الاعتماد.
- همای، جلال الدین (۱۳۶۴). *فنون بلاغت و صنایع ادبی*، تهران: توس.

